

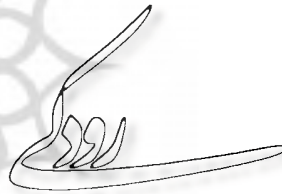
رودکی نخستین شاعر بزرگ زبان فارسی است که شعر شاعران پیش از او و معاصر او از حیث فراوانی و روانی به پای شعر او نمی‌رسد.

سخنوران معاصر رودکی و پس از او، توانایی‌های او را در شاعری ستوده‌اند: سمعانی نوشته است که ابوالفضل بلعمی وزیر مشهور سامانیان می‌گفت: «لیس للروذکی فی العرب و لا فی لعجم نظیر»^۱. شهید بلخی شاعر معاصر او سخنش را «تلیو بُئی» (تالی قرآن) می‌خواند^۲ و کسایی هرگز نمی‌توانست خود را «صد یک» او انگارد^۳ و دقیقی مدح خود را برای ممدوح رودکی «خرما به هجر بردن» می‌داند^۴ و عنصری از اینکه غزل‌هایش هم‌تراز غزل رودکی نیست افسوس می‌خورد^۵. یاد و ستایش او در شعر مجلّدی گرگانی، منوچهری، فرخی سیستانی و دیگر شاعران و نویسندگان به فراوانی دیده می‌شود. از محققان معاصر استاد فروزانفر از رودکی به عنوان پدر شعر فارسی یاد می‌کند و استاد مینوی رودکی را با شاعر مشهور انگلیسی «چاسر» هم‌پایه می‌داند.

درباره زندگی و شعر رودکی تحقیقات فراوانی در ایران و خارج از ایران انجام گرفته است که از میان آنها کار استاد نفیسی و عبدالغنی میرزایف از همه مفصل‌تر و مقالات و اشارات کسانی چون استاد فروزانفر، دکتر زرین‌کوب و دکتر شفیعی کدکنی از همه پرمغزتر است. تحلیلی هم که دکتر غلامحسین یوسفی از یک قصیده او در چشمه روشن آورده، خواندنی و آموزنده است. البته محققانی که در گردآوری، تحلیل و تفسیر اشعار او زحمت کشیده‌اند فراوانند. اما این مقاله نگاهی است به یک جنبه از زندگی و شعر او، مسأله نابینایی او و بازتاب رنگ در اشعار بازمانده از او.

اکنون در اینکه رودکی نابینا بوده، هیچ تردیدی نمی‌توان کرد. چرا که خبر متواتر است و شایع. نه تنها

نابینایی



و عنصر رنگ در شعر او

دکتر کامل احمدنژاد*

از محققان معاصر، استاد فروزانفر از رودکی به عنوان پدر شعر فارسی یاد می‌کند و استاد مینوی رودکی را با شاعر مشهور انگلیسی «چاسر» همپایه می‌داند

کشتر اسماعیلیان در اواخر عهد او یا اوایل عهد پسرش نوح آورده است^۱، می‌تواند تأییدی بر این مسأله باشد.

گذشته از این، ادعاهای مکرری که نسبت به دیدن در شعرهای او هست و تشبیهات حسی و رنگ‌های ذکر شده در شعر او نیز می‌تواند قرینه‌ای بر بینایی او در بخشی از دوران زندگی‌اش باشد.

اما اشاره به دیدن اشخاص و اشیاء در جای‌جای شعرهای

باقی‌مانده از او به چشم می‌خورد:

بویک دیدم به حوالی سرخس

بانگک بر برده به ابراندرا* (۱/۳)

همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود

همیشه گوشم زی مردم سخندان بود (۲۲/۳۰)

برکنار جوی بینم رسته بادام و برو

راست پندارم قطار اشتران آبره (۲/۷۷)

هر شب نگرانم به یمن تا تو برآیی

زیراکه سهیلی و سهیل از یمن آید (دیوان شعر رودکی، دکتر

جعفر شعار، ص ۱۱۳)

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست

ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه (۲/۷۵)

برای پرهیز از اطناب، از ذکر نمونه‌های دیگر خودداری می‌کنیم.

استاد فروزانفر در مقایسه‌ای میان رودکی و بشاربن برد که به نوشته

محققان و اظهار خود شاعر «عمیت جنیناً و الذکاء من العمی»، وقتی

جنین بودم، نابینا شدم و این تیزهوشی من نتیجه نابینایی است،

بی‌هیچ تردیدی، نابینا از مادرزاده، نشان داده است که در بخشی

از دیوان بشار که تا قافیه «دال» را شامل است شاعر در «سی»

مورد بی‌آنکه تأویلی در آنها راه داشته باشد مدعی رؤیت و داشتن

چشم شده است.^{۱۱} دکتر شفیع کدکنی پس از نقل و تحلیل نظر

استاد فروزانفر، نظر یکی از نقادان معاصر عرب را درباره بشار آورده

است که توجه او را به عنصر رنگ در تصاویر شعری خود حاصل

نوعی عقده روانی می‌داند که خواسته است خلأ واقعیت را با خیال

پر کند.^{۱۲}

در اشعار بازمانده از رودکی تنوع رنگ چندان قابل توجه نیست و

متنصر است به رنگ‌های اصلی و اغلب مبهم و کلی:

چادرکی رنگین دیدم بر او

شاعرانی چون ابوزراعۀ مقمری، دقیقی، فردوسی و ناصر خسرو که در زمان رودکی یا نزدیک به زمان او می‌زیسته‌اند، به نابینایی او اشاره کرده‌اند، بلکه کسانی چون ابوحنیان توحیدی، مسکویه، عوفی و دیگران نیز او را نابینا دانسته‌اند. اما آنچه در آن شک کرده‌اند این است که آیا نابینایی رودکی مادرزاد بوده یا بعدها نابینا شده است.

ابوحنیان توحیدی متفکر و نویسنده مشهور و صاحب آثاری

چون «الامتاع و المؤانسه»، «مقابسات»، «الصدقة و الصدیق»

و جز آن که در قرن چهارم و نزدیک به زمان رودکی زندگی

می‌کرده و حدود سال ۴۰۱ ق وفات یافته است، در کتاب «الهومال

و الشوامل» که مجموعه سؤالات او از ابوعلی مسکویه دانشمند

و حکیم مشهور است و پاسخ‌های مسکویه به این پرسش‌ها، به

تصریح، رودکی را کور مادرزاد بود دانسته و نوشته است: «قیل

للرودکی - و کان اکمه و هو الذی و لداعمی کیف اللون عندک؟

قال: مثل الجمل»^{۱۳} یعنی از رودکی که کور مادرزاد بود، پرسیدند

که رنگ در تصور تو چگونه است؟ پاسخ داد: «مثل شتر». مسکویه

در جواب ابوحنیان، مادرزاد بودن کوری رودکی را تأیید می‌کند و

می‌گوید: «فاما الاکمه الذی ذکرته فی المسأله...»^{۱۴} اما آن کور

مادرزادی که در پرسش خود به او اشاره کردی... مسکویه در

ادامه می‌افزاید که «هر کس یکی از حواس را نداشته باشد، آن را

با حسن دیگر جایگزین می‌کند، چنانکه یکی از جویندگان حکمت

از کور مادرزادی پرسید: تصور تو از سفیدی چیست؟ و او پاسخ

داد به نظر من شیرین است». به نوشته عوفی نیز رودکی «اکمه»

یعنی کور مادرزاد بوده است.^{۱۵}

در برابر این تصریح‌ها و تأکیدهایی که نسبت به مادرزاد بودن

نابینایی رودکی شده است، تنها حمیدالدین نجاتی در بساتین الفضلا

که در قرن هشتم در شرح تاریخ یمینی نوشته است، به نقل از مینوی

شارح دیگر تاریخ یمینی گفته است: «و قد سمل فی آخر عمره» در

اواخر عمرش او را نابینا کردند. در توجیه این پیشامد هم گفته‌اند که

رودکی همچنان که معروفی بلخی گفته:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران

کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی^{۱۶}

اسماعیلی مذهب بوده است و شرح مفصلی هم که خواجه

نظام‌الملک در سیاستنامه درباره اسماعیلی شدن نصر بن احمد و

علاوه بر ادعای دیدن و اشاره به رنگ‌ها در شعر او گاه به تصاویری هم برمی‌خوریم که اجزا و عناصر آنها با بینایی ارتباط پیدا می‌کند. البته تصویرهای مربوط به رنگ و بینایی در شعر یک شاعر نابینا به صورتی دیگر نیز قابل توجیه است. بدین‌گونه که شاعر با چشم دیگران مناظر و مرایا را دیده باشد. یعنی دیگری آنچه را دیده وصف کرده و شاعر نابینا آن را شنیده و اخذ و جذب کرده باشد

رخ اعلا تیش نکبت
همچو قیر و شبه سیاه آمد (دیوان شعر رودکی، دکتر جعفر شعار،
ص ۷۶)

درک اینکه چشم، مو، شبه و قیر سیاه است، از راه شنیدن نیز ممکن است، به عبارت دیگر با چشم دیگران هم می‌توان آنها را دید. رنگ سفید نیز در شعر او چند بار به عنوان صفت برف، سیم و یاسمین و جز آن به کار رفته است:

سپید برف برآمد به کوهسار سیاه
و چون درونه شد آن سرو بوستان پیرای (۱/۸۱)
سپید سیم زده بود، در و مرجان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود (۲/۳۰)
گل صد برگ و مشک و عنبر و بید
یاسمین سپید و مورد بزیت
این همه یکسره تمام نشده است
پیش تو ای بت ملوک فریب (۱ و ۸)
تن خنگ بیدار چه باشد سپید
به تری و نرمی نباشد چو بید (شعر رودکی، دکتر جعفر شعار،
تهران ۱۳۷۸، ص ۷۹)

رنگ زرد نیز در اشعار رودکی چند بار به کار رفته است:

چون تو را دید زردگونه شده
سرد گردد دلش نه نایبناست (۶/۱۵)
چون بچه کبوتر منقار سخت کرد
هموار کرد پَر و بیوگند موی زرد (دیوان رودکی، دکتر جعفر شعار،
ص ۱۱۰)
زُفت شود رادمرد و سست دلاور
گر بچشد زوی و روی زرد گلستان (۱۹/۶۴)
دست و کف چون پای پیران پر کلنج
ریش پیران زرد از بس دود (دیوان شعر رودکی، دکتر جعفر شعار،
ص ۱۰۹)

از رنگ سبز نیز به ندرت در شعر او نمونه‌هایی می‌توان دید:

گشته زین پرند سبز شاخ بید بن ساله
چنان چون اشک مهجوران نشسته ژاله بر لاله (دیوان شعر
رودکی، دکتر جعفر شعار، ص ۶۲)

رنگ بسی‌گونه بر آن چادرا (۲/۳)
او در شعرش بیشتر به رنگ‌های سرخ، سیاه، سفید و زرد اشاره
می‌کند. رنگ سرخ در شعر او برای گل، می، یاقوت، عقیق و جز آن
به کار رفته است:

ای از گل سرخ رنگ بروده و بو
رنگ از پی رخ ربوده، بو از پی مو
گلرنگ شود چو روی شویی همه جو
مشکین گردد چو موفشانی همه کو (۶/رباعی)
هر یک بر سر بساک مورد نهاده
روش می سرخ و زلف و جعدش ریحان (۳۰/۶۴)
چون بنشیند تمام و صافی گردد
گونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان (۱۳/۶۴)
چند از او سرخ چون عقیق یمانی
چند از او لعل چون نگین بدخشان (۱۴ و ۱۳/۶۴)
سرخ خفچه نگر از سرخ بید
معصفرگون پوشش او خود سفید (دیوان شعر رودکی، دکتر جعفر
شعار، ص ۷۹)

کسی را که باشد به دل مهر حیدر
شود سرخ رو در دو گیتی به آور (دیوان شعر رودکی، دکتر جعفر
شعار، ص ۵۶ و ۸۱)

رنگ سرخ در اشعار باقی مانده او بیش از پانزده بار تکرار شده و
بالاترین بسامد را دارد.

رودکی از رنگ سیاه هم که هشت بار در اشعار بازمانده از او به
کار رفته، برای وصف چشم، مو و جز آن استفاده کرده است:

فخر رهی بدان دو سیه چشمکان توست
کامد پدید زیر نقاب از بر دو خد (دیوان شعر رودکی، دکتر جعفر
شعار، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰)
شادی زی با سیاه‌چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد (۱/۱۷)
من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه (۱ و ۲/۷۶)

حوزه عنصر رنگ در اشعار رودکی چندان وسیع نیست. او تعداد محدودی از رنگ‌های اصلی را در شعر خود به کار برده و گویی رنگ آب و آسمان، تنوعی که رنگ سبز درختان و گیاهان دارند و بسیار نکته‌ها و ریزه‌کاری‌های دیگر مربوط به رنگ را فراموش کرده

آفتاب آید به بخشش زری بره
روی گیتی سبز گردد یکسره

به طور کلی می‌توان گفت که حوزه عنصر رنگ در اشعار رودکی چندان وسیع نیست. او تعداد محدودی از رنگ‌های اصلی را در شعر خود به کار برده و گویی رنگ آب و آسمان، تنوعی که رنگ سبز درختان و گیاهان دارند و بسیار نکته‌ها و ریزه‌کاری‌های دیگر مربوط به رنگ را فراموش کرده و گوشه‌هایی از طبیعت در شعر او گم شده است و شاید به همراه آن هزاران بیتی که اکنون در دسترس ما نیست از میان رفته باشد و ای بسا که بی‌تنوعی دنیای گسترده رنگ در اشعار او به دلیل مادرزاد بودن نایبایی او باشد. بینایی برای هنرمند که می‌خواهد جزئیات اشیا و امور را ترسیم کند، چه موهبت بزرگی است و محرومی از آن چه ضایعه‌ای! و آیا آرزوی اینکه در وصل پیراهن سوم یوسف نصیب او شود، بازتاب مبهم این آرزوی بینایی نیست؟

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بود است یوسف را به عمر اندر

یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول، دلم ماند بدان ثانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر (۳۰۲/۴۱)

مقایسه شعر او با شاعران همعصر و اندکی پس از او مانند کسایی

نیز نشان می‌دهد که وی نسبت به عنصر رنگ چندان حساس نیست.^{۱۳}

علاوه بر ادعای دیدن و اشاره به رنگ‌ها در شعر او گاه به تصاویری هم برمی‌خوریم که اجزا و عناصر آنها با بینایی ارتباط پیدا می‌کند. البته تصویرهای مربوط به رنگ و بینایی در شعر یک شاعر نایبنا به صورتی دیگر نیز قابل توجیه است. بدین‌گونه که شاعر با چشم دیگران مناظر و مرایا را دیده باشد. یعنی دیگری آنچه را دیده وصف کرده و شاعر نایبنا آن را شنیده و اخذ و جذب کرده باشد. خواه این چشم، چشم اطرافیان او باشد یا چشم شاعران فارسی‌گو، یا عربی‌گویی که پیش از رودکی این تجارب تصویری را در شعر خود آورده‌اند و رودکی به شیوه خود این تصویرها را تراش داده و در شعرش آورده است.

پی‌نوشت:

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد، واحد تهران جنوب

۱- الانساب، الامام ابی‌سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی، الجزء السادس طبقة الاولی، ۱۳۶۶ هـ / ۱۹۴۶ م، ص ۱۹۲.

۲- اشاره به این دو بیت شهید بلخی است که در لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۶ آمده است:

به سخن ماند شعر شعرا

رودکی را سخنش تلوئی است

شاعران راخه و احسنت مدیح

رودکی راخه و احسنت هجی است

۳- اشاره به این بیت کسایی است:

رودکی استاد شاعران جهان بود

صد یک از تو بی کسایی، پرگست

۴- دقیقی گفته است:

که را رودکی گفته باشد مدیح

امام فنون سخن بود ور

دقیقی مدیح آورد سوی او

چو خرما بود برده سوی هجر (لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۶)

۵- عنصری گفته است:

غزل رودکی وار نیکو بود

غزل‌های من رودکی وار نیست

اگر چه بیچم به باریک وهم

بدین پرده اندر مرا بار نیست

۶- الهوامل و الشوامل، لابی‌حیان التوحیدی و مسکویه، نشر احمد امین و السید احمد صقر، قاهره ۱۳۷۰ هـ - ۱۹۵۱ م، ص ۸۰.

۷- همان، ص ۸۳.

۸- لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۶.

۹- همان، ج ۲، ص ۶.

۱۰- سیاستنامه، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۷۳، صص ۲۵۷-۲۶۴.

* شماره‌های ذکر شده مربوط است به کتاب رودکی، دکتر کامل احمدنژاد، انتشارات آتیه، تهران ۱۳۷۵.

۱۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [دانشگاه تهران]، سال ششم،

شماره‌های ۳ و ۴، صص ۹۳-۱۱۶.

۱۲- صور خیال در شعر فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه

تهران، ۱۳۵۸، ص ۴۲۱.

۱۳- همان، ص ۴۲۰.